

خیلواکی

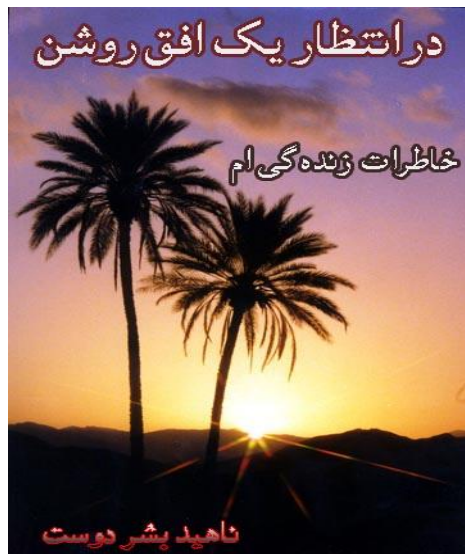


استقلال

[www.esteqaal.net](http://www.esteqaal.net)

چهارشنبه ۹ دسامبر ۲۰۲۰

ناهید بشر دوست



## خاطرات زندگی یک زن افغان از میان خون، خاکستر و خیانت (۱) قسمت شانزدهم

در انتظار یک افق روشن

در یکی از مجله‌ها بحیث ژورنالیست کار گرفتم، به کارهایم ادامه دادم در همان سالها چون سه کتابم آماده چاپ شده بود به همت همان نهادی که من در آن کار میکردم (انجمن صدای زن افغان) هر سه کتابم به چاپ رسید؛ محفلی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ گرفته شد و در آن علاوه

بر وزیر صاحب، شماری زیاد از زنان فرهنگی حضور به هم رسانیده و به تشویق من پرداختند؛ هرکدام به شمول نماینده یوناما مقدار پولی را که کتابهایم هزینه برداشته بود پرداختند؛ همه از اینکه من این کتابها را در زیر روشنی اریکین و در حالتی که خشونت مرا تهدید میکرد نوشته ام، مورد تقدیر قرار گرفتم. سه سال در آن مجله کار کردم و آن مجله را آنقدر رشد دادیم که الگوی صدای بسیاری از زنهای کشور ما گردید، زنهای گدا، دختران گدا را از روی سرک به دفتر کشیده؛ مصاحبه های برای بهبود زندگی شان با آنها انجام میدادم؛ زنهای عقب میله های زندان را ملاقات میکردم، با زنان مستعد صحبت کرده استعداد آنها را منعکس مینمودیم، از نهاد های زنانه و خدمتگذار زنها گزارش میدادم... در چهار سال اخیر که کار مجله توقف کرد با ژورنالیستان جرمنی به دوردستهای کشور سفر کرده مشکلات زنان ولایات و خشونت های هائی که زندگی آنها را در اسارت کشیده بود نیز انعکاس میداد، کتاب (در جاده های غربت) که حاوی ۱۸ داستان خشونت علیه زنها بود، مسایلی در آن انعکاس پیدا کرد که دارای جنبه ریالستیک بود، زبان این کتاب مبین حقایقی بود که در جامعه ما رخ داده و هنوز هم جریان دارد. دو کتاب دیگرم یکی طرح های ادبی زیر نام (خاطرات نگاه) و دیگرش مجموعه اشعارم بودند که زیر نام (پیامبرمهر) چاپ شده بود. در سال ۲۰۰۴ میلادی آژانس خبری پژواک ایجاد گردید و من در آن با سپری کردن ۴ ماه ورکشاپ و سپری نمودن امتحان بحیث ویراستار خبرهای دری مقرر گردیدم که تا کنون در این عرصه کار میکنم اما طی این مدت هم دست زیر الاشه ننشستم، رمانی را زیر نام (اسپندی) زیر کار گرفتم تا توانسته باشم صدای اطفال غریب جامعه خود را از آن طریق بلند کنم و تا حدودی که خوانندگان آنها خواندند و مورد استقبال گرم قرار گرفت و سپس از آن داستان یک خانواده گدا را زیر کار گرفتم که آن را هم طی ۶ ماه نوشتم. آن کتابم از سوی وزارت امور زنان به گرفتن جایزه اول نایل آمد و در همان سال کتاب اسپندی را نیز به کمک یکی از نهاد های کمک کننده چاپ کردم و در سال ۲۰۰۸ میلادی، طی محفلی که در کتمندو مرکز نیپال برگزار گردید، به گرفتن جایزه کلتوری کشور های آسیای جنوبی (سفا)، بنام افغانستان نایل آمدم. در این اواخر مجموعه شعری دیگرم زیر نام (مرمر خیال) که بیشتر رویداد های امنیتی کشور ما، حملات انتحاری، دخالت همسایگان در امور کشور ما در آن به تصویر کشیده شده و یک اثر رومانتیک زیر نام (با بنفشه های باران) را آیین چاپ دادم و امروز که یازده سال از دوری من و شوهرم میگذرد، تنها او در دو یا سه سال پس یکبار در تلفونش مسکال میدهد و میگوید زنگ بزن که من یونت ندارم و از این طریق جویای احوال ما میشود؛ درحالیکه من چندین بار برایش

گفتم برای من خانه بساز...، اما اینکار را نکرد؛ تقاضای خرچ و خراج را هم از او کردم، اما در این یازده سال حتی یکدانه گندم هم به من نداد و من با اطفالم اینک در زیر سقف شکسته یک اتاق در خانه پدرم زندگی میکنیم. شوهرم از خانم جدیدش دارای چهار دختر دو پسر و یک زندگی خیلی عالی شده؛ من این خاطرات را نه تنها برای یادی از گذشته ها نوشتم، بل خواستم آن را به یکی از نهاد های که از حقوق من دفاع کند بدهم، در انتظار یک افق روشن از آرزو های که در راه اند .

پایان